

جامعه‌شناسی به مثابه هنر:
نگاهی انتقادی به طبقه‌بندی علوم اجتماعی ایران

سید جواد میری^۱

تاریخ وصول: ۹۶/۰۳/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۶/۱۴

چکیده

شاید یکی از بزرگترین معضلات در فهم علوم اجتماعی، مسئله طبقه‌بندی دانش‌ها است. به عبارت دیگر، اگر ما بخواهیم علوم اجتماعی را به حسب رویکردها و بینش‌ها و چهارچوب‌ها و موضوعات آن‌ها طبقه‌بندی کنیم، آنگاه یکی از ضروری‌ترین پرسش‌ها این است که آیا «سوسیولوژی» همان جامعه‌شناسی یا شناخت جامعه است یا از اساس ما با پدیده‌ای دیگر روبرو هستیم که ذهن ایرانی به محتوای آن هنوز پی نبرده است؟ به زبان دیگر، آیا سوسیولوژی یک بینش و آن هم از نوع «هنری» نیست؟ البته برای تمییز دادن این مفهوم ما نیازمند خوانش جدیدی از «سوسیولوژی» و «هنر» هستیم. زیرا فهم‌های متعارف از سوسیولوژی به مثابه جامعه‌شناسی دارای اشکالات بنیادی است که در حوزه نظری ایران به آن کمتر پرداخته شده است. از سوی دیگر، باید به این نکته توجه داشت که سوسیولوژی به مثابه «هنر» نیز مفهومی پروبلماتیک است، زیرا «هنر» در معنای مصطلح آن مقصود ما را نمی‌رساند بل باید «هنر» را به مثابه یک بینش و فراسوی معانی مصطلح آن مفهوم سازی کنیم. برای فهم این پرسش، تلاش کرده‌ایم جامعه‌شناسی را به مثابه «هنر» تقریر کنیم و نتایج این بحث شاید بتواند در رویکرد ما نسبت به مفهوم سازی «امر اجتماعی» یاری برساند.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی، هنر، فلسفه، جامعه‌شناختی، ایران.

۱- دانشیار جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. seyedjavad@hotmail.com

مقدمه

جامعه‌شناسی چیست و چه کسی را می‌توان جامعه‌شناس نامید؟ آیا علوم اجتماعی و انسانی در کلیت، مبتنی بر بینش سوسیولوژیک است؟ آیا مادر علوم انسانی سوسیولوژی است که در فارسی به جامعه‌شناسی ترجمه گشته است و یکی از شعبه‌های علوم انسانی است؟ برخی معتقدند علوم انسانی و اجتماعی به معنای دیسپلینر، جزئی از سوسیولوژی است. برخی معتقدند که این نوع نگاه، نگاهی بسیار امپریالیستی به دانش است، چرا که هر کدام از رشته‌های علوم انسانی فی‌نفسه، دارای مختصات، منظومه و سپهر اندیشه هستند. تقلیل دادن تمامی رشته‌های مختلف علوم انسانی در زیر چتر سوسیولوژی، از نظر معرفت‌شناسی دارای اشکالات عمده و عدیدهای است. با هر رویکردی که به موضوع بنگریم، این امر انکار ناپذیر است که مفهوم سوسیولوژی اولین بار توسط آگوست کنت ابداع گردید. از منظر او سوسیولوژی، یک رشته در کنار سایر رشته‌ها نبود، بلکه مقصود بینشی بود که با نظام و سیستم صنعتی مدرن متولد گشته و به تدریج جایگزین نگاه‌های معیار پیشین می‌شد. همان نگاهی که به زعم او نگاه فیلسوفیک و تتولوژیک و پیش از آن میتولوژیک بود.

جامعه‌شناسی یا سوسیولوژی؟

با نگاه «اولوسیونری»^۱ (Evolutionary)، آگوست کنت و دیگر اندیشمندان عصر روشنگری معتقد بودند انسان آرام آرام به سمتی پیش می‌رود که برای تبیین موضوعات و مسائل خویش، جهان، هستی و غیره به بینش تتولوژیک و تتولوژیک نیازی ندارد. به عبارت دیگر، نیاز به خدا، محرک اولیه، اسطوره و اساطیر برای تبیین واقعیات هستی نیست، چرا که فرم‌های نوینی از «فهم» در بستر عصر روشنگری زاییده شده است که ما را از قالب‌های کهنه بی‌نیاز می‌نماید (Comte, 1856). به زبانی دیگر، از درون این بی‌نیازی بود که به نوعی بینش سوسیولوژیک متولد گردید. با هر رویکرد و چهارچوب که به مسئله بنگریم، ناگزیر به همین نتیجه خواهیم رسید که جامعه‌شناسی یا سوسیولوژی - به معنایی که امروزه در دانشگاه‌ها و مراکز آکادمیک موجود است - اسیر رویکردهای متضاد است. برخی معتقدند جامعه‌شناسی در کنار سایر رشته‌های علوم انسانی، در زیر مجموعه علوم طبیعی قرار می‌گیرد، درست همان‌گونه که فیزیک، ریاضی، بیولوژی علوم طبیعی محسوب می‌شوند. این نگاه واپسگرایانه با وجود تمامی نقدهای

۱- من عمداً تکامل‌گرایانه نمی‌گویم، چرا که تکامل مبتنی بر ایده «کمال» است که در بینش حکمی با ایده «اولوسیون» (Evolution) تفاوت‌های بنیادی دارد. به عبارت دیگر، نمی‌توان هر مرحله از اولوسیون را مطابق با تکامل در معنای حکمی آن در نظر گرفت. از آنجا که «کمال» در سپهر اندیشه حکمی در کنار «تمام» پیشینه و اهمیت ویژه‌ای دارد، نباید به راحتی خلط معرفتی نماییم و اولوسیون را در ذهن به جای «تکامل» بنشانیم.

عظیمی که بدان وارد شده است، در دانشگاه‌های ایران و مراکز پژوهشی، غالب و مسلط است. در نتیجه با ورود به عرصه علوم انسانی - که به زعم من، تمام شاخه‌های آن زیر مجموعه نگاه سوسیولوژیک است - با وجود تمامی تفاوت‌ها و تمایزات موجود میان رشته‌های مختلف، دانشجویان به گونه‌ای تربیت می‌گردند که گویی این علوم، علوم طبیعی هستند و باید همانند ریاضیات، شیمی، فیزیک و ... فرا گرفته شوند. یکی از نتایج چنین رویکردی، سلب قدرت خلاقیت از دانشجویان است. در مراکز پژوهشی بستری ایجاد می‌گردد که عنصر مهم خلاقیت از پژوهشگر و اندیشمند سلب می‌شود و او به یک کارمند تبدیل می‌گردد. به عبارتی دیگر نگاه کارمندوارانه به علوم انسانی پیدا خواهد کرد که بر رویکرد او در مواجهه با مسائل انسانی نیز اثرگذار است. راه برون‌رفت از این نگاه و رویکرد چیست؟

آموزش عالی و خطای استراتژیک

به زعم من یکی از بزرگترین خطاها و اشتباهات استراتژیکی که در آموزش عالی ایران به صورت تاریخی رخ داده است و امروزه نیز ما در فضای همان خطای استراتژیک زندگی می‌کنیم؛ قرار دادن علوم اجتماعی در کنار رشته‌هایی نظیر ریاضی، شیمی، فیزیک، اقتصاد و ... در دانشگاه‌ها است. بر اساس این نگاه، سوسیولوژی نگاهی مبتنی بر علم به معنای کمی، محاسبه‌ای (Mathematical) است که دارای فرمولی خاص است و پس از آنکه دانشجو آن را فرا گرفت قادر به ورود به عرصه اجتماع جهت حل مشکلات انسانی است؛ در حالی که جامعه‌شناسی، علم به این معنا نیست. نه تنها علم نیست، بلکه ادعای من این است که جامعه‌شناسی و بینش سوسیولوژی، یک بینش هنری است. در نتیجه در چهارچوب آکادمیک می‌توان آن را در کنار هنرهای تجسمی و در دانشکده هنر قرار داد. ممکن است برخی منتقد باشند که اگر در دانشکده هنر تدریس شود، دیگر علم نیست بلکه ذوق است. درست است؛ جامعه‌شناسی و بینش سوسیولوژی، بینشی ذوقی و هنری است.

هنر به مثابه نقشه راه

حال مقصود از هنر چیست؟ واژه «هنر» در زبان سانسکریت ترکیبی از دو کلمه «سو» به معنای نیک و «نره» به معنای زن و مرد و انسان است. در زبان اوستایی، حرف «س» به «ه» تبدیل گشته و واژه «هونر» ایجاد می‌گردد که در زبان پهلوی، به شکل «هنر» در آمده است و به معنای انسان کامل و فرزانه است. به عبارتی دیگر، هنر یعنی خلق معنا و نظام معنایی. از این منظر، جامعه‌شناسی علم نیست؛

بلکه یک بینش هنری است، چرا که رویکرد سوسیولوژیک رویکردی است مبتنی بر نظام معنایی. از این منظر غیرممکن است که بتوان جامعه‌شناسی را تدریس نمود و برای آن کتاب‌های درسی نگاشت. درست همانند هنگامی که از نظام معنایی حکمت و فلسفه سخن می‌گوییم. اگر کسی سال‌ها به مطالعه فلسفه بپردازد، به این معنا نیست که فیلسوف شده است. ممکن است بتواند به تدریس فلسفه بپردازد و در بهترین حالت، پژوهشگر فلسفه باشد، اما این دو با فیلسوف شدن متفاوت است. سی‌رایت میلز - مبدع مفهوم بینش سوسیولوژیک و جامعه‌شناختی - معتقد است اگرچه ممکن است یک نفر سال‌ها به مطالعه جامعه‌شناسی و طی نمودن مدارج تحصیلی این رشته به صورت آکادمیک مشغول باشد، اما لزوماً دارای بینش جامعه‌شناختی نخواهد بود. برعکس، ممکن است فردی بدون تحصیلات آکادمیک در این زمینه، قدرت تحلیل و ارتباط برقرار نمودن میان مسائل و دغدغه‌های فردی و مسائل و مشکلات اجتماعی در بستری تاریخی را داشته باشد و بر این باور باشد که مشکلات انسان حتی به صورت فردی، ریشه در چهارچوب اجتماعی دارد که در آن زندگی می‌کند (Mills, 1997). به زبان فارابی، نیک و بد زمان آن هنگام معنا دارد که انسان در یک مجموعه انسانی و اجتماع انسانی زندگی کند (Farabi, 1993). بر این اساس کسی دارای بینش جامعه‌شناسی است که قادر به تشخیص و تفکیک این روابط در نظام معنایی خویش باشد و معتقد باشد که مشکلات انسان کماهو انسان، خلق‌الساعه نیست؛ بلکه در بستر تاریخی معنا پیدا می‌کند، چرا که انسان تاریخمند است. حال اگر این بینش تنها با خواندن کتب اخذ نمی‌گردد، پس چگونه خلق خواهد شد؟

سوسیولوژی به مثابه خلق نظام معنایی

اگر کمی زاویه دید خود را تغییر دهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که بینش سوسیولوژی، بینشی علمی به معنای پوزیتویستی و محاسبه‌ای و کمی نیست و تنها با تدریس و حفظ نمودن مفاهیم حاصل نمی‌شود، بلکه باید مفاهیم را - که محرکی جهت پیمودن راه درست هستند - درک نمود. همان‌گونه که کسی با مطالعه کتب شعر شاعر نمی‌شود یا کسی با تقلید از آثار دیگران نقاش نمی‌گردد، جامعه‌شناسی نیز با مطالعه کتب حاصل نمی‌شود. تمام این‌ها مبتنی بر هنر هستند و هنر همان‌گونه که گفتیم به معنای «خلق» است. فیلسوف، حکیم و جامعه‌شناس کسی است که خالق یک نظام معنایی است که تا پیش از آن وجود مفهومی نداشته است. به عنوان مثال اگر به تغییر و تحولاتی که در جوامع انسانی روی می‌دهد، بدون رویکرد و بینش فلسفی و سوسیولوژیک نگریسته شود، تنها، تصویری از یک جهان پر آشوب

ترسیم می‌گردد، اما در بینش و رویکرد سوسیولوژیک، نظامی مفهومی خلق می‌گردد که در آن آشوب از میان رفته و نظم و نظام اجتماعی - حداقل به صورت مفهومی - در ذهن انسان نقش می‌بندد (Miri, 2003). یکی از معضلاتی که گریبان‌گیر نظام آموزش عالی در ایران شده است، اصرار بر مهندسی نمودن نگاه‌ها است. به عبارتی دیگر سعی می‌شود که جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی و ... به صورت خودکار به سوی نگاه مهندسی سوق داده شوند، در حالی که با نگاه مهندسی نمی‌توان خالق راهکارهای نوین و نظام‌های مفهومی بود. به همین علت است که با گذشت بیش از یک قرن از ورود علوم انسانی به ایران، هنوز صحبت از اسلامی نمودن و بومی کردن این علوم است و گمان می‌شود علوم انسانی، علمی هستند غربی و از این رو در تضاد با پایه‌های اعتقادی ما هستند، چه بسا که گاه ستون پنجم فرهنگ و تمدن غرب پنداشته می‌شوند. تمام این پندارها به شیوه نگرش ما به علوم برمی‌گردد که متأسفانه مبتنی بر نگاهی مهندسانه است. لازم به ذکر است که در غرب نیز مباحثی از این قبیل به چشم می‌خورد. برای مثال برخی معتقدند علوم زمانی می‌توانند علوم از نوع انسانی آن باشند که از دایره علوم طبیعی بیرون آمده و به سمت علوم تفسیری و تأویلی پیش روند. حقیقت این است که سخن فراتر از این بحث‌ها است و علوم در ذهن ما معنای سخت‌افزاری پیدا کرده‌اند، در حالی که مبتنی بر ذوق و نگاه هنری هستند. همان‌طور که پیشتر نیز اشاره نمودیم، منظور از نگاه هنری، نگاهی خلاقانه است که بن‌مایه بینش فلسفی و سوسیولوژیک است. کنار هم قرار دادن سوسیولوژی و فلسفی تعمدی است، چرا که معتقد فلسفه‌ای که در نظام آموزشی ما تدریس می‌گردد، به معنای *Philosophia* یا به معنای دوستدار حکمت و در جستجوی صوفیا (*Sophia*) نیست، بلکه نوعی مهندسی فکر است که به جای آنکه نظام و نگاه خلاقانه را معیار قرار دهد، در پی تولید پژوهشگران فلسفه است. با توجه به ساختار تحقیق و پژوهش و نظام سرمایه‌گذاری علم و دانش، ممکن است پژوهشگران خوبی تربیت شوند، اما فیلسوف و حکیم و سوسیولوگ - به معنای آنکه دارای بینش جامعه‌شناختی است - نخواهند شد. به همین علت همچنان در همان دایره معیوب گرفتار خواهیم بود. به عبارت دیگر، یک دانشجو و پژوهشگر تنها زمانی می‌تواند تولدی دوباره داشته باشد که با ذهن خلاق و ذوق هنری خود آشتی نماید. «من خلاق» هنگامی از «من محقق» متولد می‌شود که به صورت مجتهدانه به جهان، روابط انسانی، مشکلات و مسائل اجتماعی نگریسته و راهکاری برای آن ارائه دهد. اصرار بر اینکه جامعه‌شناسی، فلسفه و سوسیولوژی مبتنی بر هنر است، به دلیل آن است که عرصه زندگی انسان، عرصه هنر است. اگر امروزه گرفتار عرصه مکانیکی شده و زندگی ما تبدیل به یک زندگی مکانیکی شده است، به این دلیل است که عرصه را برای

ظهور و بروز نگاه هنرمندانه تنگ کرده‌ایم. در نتیجه حیات اجتماعی و نگاهمان به هستی نیز نگاهی مکانیکی و مبتنی بر بینش مهندسانه خواهد شد و همه چیز را در چهارچوب و استانداردهای مشخص در یک سپهر مکانیکی و قابل پیش‌بینی و محاسبه تعریف و تبیین می‌نماییم. غافل از آنکه این بینش به قیمت مسخ حیات هنرمندانه انسانی تمام خواهد شد.

باید توجه داشت که بینش سوسیولوژیک مبتنی بر ذوق است و تزریقی به دست نمی‌آید. همانگونه که برای مثال حالت شاعرانگی خلق شده در شاه اسماعیل خطائی یا حافظ و شهریار چیزی فراسوی کتاب‌های درسی بود. مکتب پیکاسو را نمی‌توان تدریس کرد، زیرا مکتب و نگاه او مبتنی بر بینشی هنرمندانه بود و زمانی می‌تواند متولد گردد که انسان با جریان تپنده زندگی و حیات، ارتباطی وثیق و شهودی داشته باشد. آنان که اصرار دارند نگاه غالب در دانشگاه‌های اروپایی و امریکایی را به نظام آموزشی ایران - به صورت مقلدانه و نه مجتهدانه - تحمیل نمایند، باید مطمئن باشند که از درون این نگاه، بینش سوسیولوژی که می‌تواند به صورت جامع به انسان و مجموعه انسانی در چنبره هستی بنگرد، تولید و بازتولید نخواهد گشت. اگرچه می‌توان سیر و تطور شعر در ایران را از زمان پارتی‌ها تا امروز مورد بررسی قرار داده و تدریس کرد، اما از درون آن هرگز ذوق شاعرانگی متولد نمی‌گردد.

آموزش عالی یا آلی نمودن اذهان؟

در بحث‌های کلامی گفته می‌شود که خداوند خالق است و انسان مخلوق. این یک اصل کلامی است که در بسیاری از ادیان توحیدی وجود دارد. به عقیده من بر حسب نگاه عارفانه‌ای که مبتنی بر حکمت نبوی است، همان‌گونه که می‌گویند تخلقوا باخلاق الله یعنی مشی خود را باید همانند خلق خدا قرار دهیم، به همین سیاق، می‌توان گفت که انسان باید در تمامی ابعاد «خدایی»، «رویه خدا» را پیش گیرد. اگر خدا «خالق» است، پس انسان نیز دارای قدرت خلق است.^۱ همان‌گونه که خداوند قدرت آفرینش دارد و چیزهایی را که موجود نیست، خلق می‌کند؛ انسان نیز برای گشودن افق‌های جدید در جهان نیاز به آفرینش و خلق دارد. سیر تاریخ اندیشه بشری نشان از آن دارد که انسان مفاهیمی را برای بیان مکنونات قلبی و عقلی خویش خلق کرده و پس از آن نظام‌های نوین و متعاقب آن روابط جدید را باز تعریف نموده است. نگاه خلاقانه جزئی از وجود انسان است که باید آن را باور داشت. بینش جامعه‌شناختی و سوسیولوژیک و فلسفی نیز باید به معنای خلاقانه در مجامع آکادمیک مطرح شود. برای مثال تئوری‌های

۱- عبودیت، بندگی نیست، بلکه خلق جهان به دست انسان بر مشی الهی است.

نیوتون در مکانیک تدریس می‌گردد و دانشجو لاجرم باید در داخل این نظام بیاندیشد، در حالی که نیوتون، نیوتون شد، زیرا دنیا را تنها در نظام کپلری ندید، بلکه آن را فرا گرفت و سپس خلاقانه به بینشی جدید رسید و توانست افق‌های جدید را ترسیم نماید. ممکن است این پرسش مطرح گردد که اگر بخواهیم چنین نگاه کنیم، پس هیچ نظام آموزشی نباید وجود داشته باشد. با نگاه توماس کوهن می‌توان به این پرسش، پاسخ داد. توماس کوهن معتقد است که ما نسبت به علم دو رویکرد داریم: نگاه انقلابی (Revolutionary Science) و نگاه نرمال (Normal Science). برای تربیت کارمند علمی می‌توان به همان چهارچوب نرمال ساینس اکتفا نمود، اما برای خلق بینش فلسفی و سوسیولوژیک باید پا را فراتر نهاد و فضایی خلق نمود که در آن انقلابیون - نه به معنای سیاسی - بتوانند ایده‌های خود را مطرح سازند. غلبه نگاه نرمال ساینس، به وضعیتی منجر می‌شود که اکنون بدان دچاریم. امروزه در پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌های ایران، اگر طرح‌های پژوهشی در همان چهارچوب تنگ ذهنی دایناسورهای علمی نباشد، اجازه تأیید و چاپ نخواهد گرفت. این بحث سیاسی و حکومتی نیست، بلکه سخن از نگاه‌های تنگ و پارامترهای نرمال دایناسورهای علمی است که همچون اختاپوس نظام آموزشی و پرورشی کشور را در چنگ خود گرفته و مانع از بروز خلاقیت می‌شود. به همین علت، نظام آموزش عالی به ماشین ترجمه‌ای تبدیل شده است که سنن فکری اروپا و آمریکا را اخذ کرده و پس از ترجمه در ایران تدریس می‌نمایند. یکی از موضوعات بسیار عجیب تأسیس رشته «جامعه‌شناسی هنر» است. این امر یک آکسی-موران (Oxymoron) یعنی پدیده‌ای مملو از تناقض و پارادوکس است، چرا که جامعه‌شناسی خود بینشی هنری است و از این رو، بینش هنری هنر چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ اگرچه در جامعه‌شناسی هنر سعی می‌شود ارتباط وثیق هنر با رویکردها، ارزش‌ها و ساختارهای اجتماعی بیان گردد، اما هنر را قابل تحویل به ساختارها و نظام‌های اجتماعی تبیین می‌کند، در حالی که هنر بینشی است که در فراسوی اندیشه‌های اجتماعی خلق گشته است. این یکی از کودکانه‌ترین رویکردهایی است که می‌توان به هنر داشت. از آنجایی که در اروپا و آمریکا رشته‌ای با نام «Sociology of Art» ایجاد گردید، رشته جامعه‌شناسی هنر نیز در ایران تأسیس گشت و سپس برای آن یک پدر - به عنوان اولین کسی که رشته جامعه‌شناسی هنر را به ایران آورده و کتاب درسی آن را به رشته تحریر درآورده - تعیین نمودند. جالب اینجاست که تمامی این پروسه‌های مقلدانه را، از افتخارات علوم انسانی می‌پنداریم، در حالی که این امر از افتخارات نیست، بلکه از دامنه تضادها و پارادوکس‌ها در فضای اندیشه‌ای ما حکایت دارد. ممکن است این رشته در چهارچوب منظومه معرفتی دیسیپلینر - که در اروپا و آمریکا رویکرد غالب است - معنا داشته باشد، اما در

ایران که نظام اندیشه‌ای مبتنی بر نظام حکمی است، معنایی ندارد. زیرا نظام اندیشه‌ای در ایران برای خود تعریف، چهارچوب و طبقه‌بندی خاصی از علم دارد که مبتنی بر رویکردی غیر دیسیپلینر است. این رویکرد تنگ به سوسیولوژی و فلسفه و تزریق آن به نظام آموزش عالی در ایران، نه تنها از لوازم توسعه نیست، بلکه ما را از پیشرفت نیز باز می‌دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله من تلاش نمودم «چشم‌انداز» متفاوتی برای فهم «جامعه‌شناسی» به مثابه «دیسیپلین» ترکیب کنم و مشکلات مترادف پنداشتن «جامعه‌شناسی» و «سوسیولوژی» را پروبلماتیزه بنمایم و سپس در مقام بدیل‌سازی، روایتی از سوسیولوژی نه به مثابه یک «دیسیپلین علمی» بل در چارچوب یک «بینش هنری» برسامم. البته من به این موضوع وقوف دارم که تحویل جامعه‌شناسی به سوسیولوژی و تمایز بین این دو روایت و تقابل بینش هنری و بینش علمی می‌تواند تنگناهایی پیش روی ما ایجاد کند ولی تلاش اصلی من بر این بوده است که سوسیولوژی را به مثابه یک بینش هنری در چارچوب نظام آموزش عالی ایران «برسامم» تا شاید نقشه راهی پیش روی ما باز گردد.

References

- Farabi, M. I. M. (1993). The ideas of Good Medina. Translated by seyed Javad Sajjadi; Tehran: Vezarat Farhang and Ershade Eslami.
- Comte, A. A general view of positivism [Discours sur l'Esprit positif 1844] London, 1856.
- Mills, C. Wright. The Sociological Imagination, NY: Oxford University Press, 1997.
- Miri, S. J. Scientific Thought in the Balance of Religious Reflection. Xlibris: USA, 2003.